



آسیب بسندگی به لغت نامه ها در فهم حدیث

پدیدآورده (ها) : فاطمی موحد، سید حسن

علوم قرآن و حدیث :: حدیث حوزه :: بهار و تابستان 1395 - شماره 12 (علمی-ترویجی)

از 114 تا 133

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1190579>

دانلود شده توسط : موسسه دارالحدیث

تاریخ دانلود : 13/02/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

آسیبِ بسندگی به لغت‌نامه‌ها در فهم حدیث

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱ - تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۳۰

سید حسن فاطمی موحد*

چکیده

فهم حدیث برای کسانی که از زمان صدور حدیث فاصله گرفته‌اند، نیازمند بررسی با روشی دقیق است. به دلیل رعایت نکردن این مهم، پاره‌ای احادیث، در جامعه و حتی در گفتار و نوشتار متخصصان، با معانی اشتباه، رواج یافته‌اند. منشأ برخی لغزش‌ها، بسنده کردن به لغت‌نامه‌ها برای درک معناست؛ اما پس از بررسی‌ها و دقت‌های لازم، معلوم می‌شود گاهی این منابع نتوانسته‌اند از عهده توضیح دقیق برآیند. این نوشتار با ذکر نمونه‌هایی، کاستی لغت‌نامه‌ها را نشان می‌دهد تا خواننده دریابد که برای درک معنای واژه‌های حدیث، همیشه نمی‌تواند به این کتاب‌ها اعتماد کند بلکه باید با بررسی دقیق قرائن درونی و بیرونی حدیث، به مراد معصوم علیه السلام پی ببرد. کلیدواژه‌ها: گوهر معنایی، ترجمه‌های نادرست حدیث، آسیب فهم حدیث، فقه اللغه، فقه الحدیث.

* پژوهش‌گر پژوهشگاه قرآن و حدیث (www.raherasti.ir).

برای فهم حدیث و درک مراد اصلی معصوم علیه السلام، باید اموری چند را در نظر گرفت؛ اموری چون: شرایط زمانی و مکانی صدور حدیث، بررسی احادیث مشابه و معارض، تعمق در متن کامل حدیث، بررسی نسخه‌های مختلف و...

یکی از گام‌های مهم، مراجعه به لغت‌نامه‌های معتبر و کهن است؛ اما گاه اکتفا کردن به منابع لغوی، پژوهشگر را به اشتباه می‌اندازد و مانع دست‌یابی به مراد معصوم علیه السلام می‌شود؛ چرا که همیشه لغت‌نامه‌ها از عهده بیان دقیق معنای الفاظ بر نیامده‌اند. در سایه این سطحی‌نگری، به برخی رفتارها و جهت‌دینی داده می‌شود که وهن دین را به دنبال دارد. در مواقعی به دلیل نادرستی ترجمه حدیث، اموری کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت وارد فرهنگ مسلمانان شده و با این تصور که چنین عملکردهایی، ریشه در راهنمایی معصومان علیهم السلام دارد، مهم جلوه کرده‌اند. اگر برای فهم برخی احادیث، صرفاً به کتاب‌های لغت بسنده کنیم، با آسیب‌هایی مواجه می‌شویم که بعضاً برخلاف آموزه‌های قطعی دین است. این امر سبب می‌شود تا رفتارها و دستورهایی غیر منطقی به معصوم علیه السلام نسبت داده شود و عبارات‌هایی بی‌ربط در ترجمه احادیث بیاید که عقلایی به نظر نمی‌رسد و طبعا مایه تمسخر یا انکار همه احادیث شود.

با توجه به تتبع فراوان نگارنده در احادیث، نمونه‌هایی که موارد فوق را به اثبات می‌رساند در خور ذکرند. روشن است که آنچه ذکر می‌شود، نتیجه بررسی‌های اینجانب است و چه بسا پژوهشگران، با تعمق و تدبیر بیشتر، به نتایجی دیگر برسند. در بیان نمونه‌ها ابتدا ترجمه مشهور و از نظر ما نادرست را می‌آوریم و سپس ایراد معنای مشهور را بیان می‌کنیم. پس از آن، برای نشان دادن کوتاهی اهل لغت، عبارت چند کتاب لغوی مشهور را که حدیث پژوهان به آنها مراجعه بیشتر دارند، نقل می‌کنیم. این کتاب‌ها عبارتند از: العین، الصحاح، معجم مقاییس اللغة و لسان العرب.

به منظور پرهیز از اطاله، اگر عبارتی در کتاب‌های لغت، تکرار شده باشد، تنها به نقل از یک منبع بس می‌کنیم. بنابراین ذکر نکردن شرح واژه‌ای از لغت‌نامه‌ای به معنای تکرار عبارت در دیگر کتاب‌هاست یا اینکه آن واژه را توضیح نداده است. و در ادامه، ترجمه درست را ارائه می‌کنیم.

۱. ازدواج با دختر

براساس فرهنگ ایرانی، ازدواج با دختر بر ازدواج با بیوه زن ترجیح دارد. اشتباه در ترجمه احادیث، سبب شده بسیاری پندارند که این فرهنگ ایرانی، مطابق با فرهنگ اسلامی است. اینان بدون دقت لازم در متن کامل این روایت ها و بسنده کردن به کتاب های لغت و پذیرفتن معنای مشهور «باکره»، تصور کرده اند که اسلام نیز سفارش به ازدواج با دختر باکره کرده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

تَزَوَّجُوا الْأَبْكَارَ؛ فَإِنَّهُنَّ أَطْيَبُ شَيْءٍ أَفْوَاهًا، وَأَدْرُسَىٰ أَخْلَافًا، وَأَحْسَنُ شَيْءٍ أَخْلَاقًا، وَأَفْتَحُ شَيْءٍ أَرْحَامًا. أَمَا عَلِمْتُمْ أَنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْاِمَمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّىٰ بِالسَّقَطِ؟^۱
با دختران ازدواج کنید؛ زیرا آنان دهانشان خوشبوتر، سینه هایشان شیرافشان تر، اخلاقشان نیکوتر، و رجم هایشان بازتر است. آیا نمی دانید که در روز رستاخیر، به [بسیاری] شما بر دیگرانتم ها می بالم؟ حتی به جنین سقط شده؟

از نظر بوی دهان، پرشیر بودن سینه، داشتن اخلاق نیکو و فرزندزایی چه فرقی بین یک دختر بیست ساله و زن بیوه بیست ساله است؟ در روایت دیگر، جابر بن عبد الله به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می گوید:

إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ يُعْرَسُ. قَالَ: أَفَبِكْرًا تَزَوَّجْتَهَا أَمْ ثَيِّبًا؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا. قَالَ: فَهَلَا بِكْرًا تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ؟!^۲

من تازه دامادم. فرمود: با دختر ازدواج کرده ای یا بیوه؟ گفتم: بیوه. فرمود: پس چرا دختر نگرستی تا با هم به ملاحظه پردازید؟

در ملاحظه چه فرقی بین دختر بیست ساله و بیوه بیست ساله است؟
همچنین از جابر نقل شده است:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا؟ قُلْتُ: ثَيِّبًا؟ قَالَ: هَلَا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ أَوْ تَضَاحِكُهَا وَتَضَاحِكُكَ؟ قُلْتُ: هَلَاكَ أَبِي فَتَرَكَ سَبْعَ - أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ - ، فَكْرِهْتُ أَنْ أُجِئَهُنَّ مِمَّنْ لِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ. قَالَ: فَبَارَكَ اللهُ عَلَيْكَ.^۳

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای جابر! آیا ازدواج کردی؟ گفتم: آری. فرمود: دختر است یا بیوه؟

۱. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۰، ح ۱۵۹۸.

۲. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۲۱۳۶.

۳. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۳۴۷، ح ۶۰۲۴.

گفتم: بیوه. فرمود: چرا دختر نگرفتی، که با یکدیگر ملاحظه و بگو بخت کنند؟ گفتم: پدرم مُرد، در حالی که هفت یا نه دختر^۱ بر جای گذاشت و من خوش نداشتم که یکی چون آنان، بر جمعشان بیفزایم. پس با زنی ازدواج کردم که سرپرستی آنان را به عهده بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: آفرین بر تو!

در اینجا نیز ایراد حدیث قبل وارد است؛ چرا که از نظر ملاحظه و بگو بختند، فرقی میان دختر و زن بیست ساله نیست. در حدیث سوم با ایراد دیگری نیز مواجهیم که چگونه است اگر همسریست ساله او دختر باشد، مانند دیگر خواهران جابر خواهد بود؛ اما اگر بیوه باشد آنها را سرپرستی می‌کند؟!

در لغت نامه‌های مورد نظر - که در درآمد، نام بردیم - این عبارت‌ها در ترجمه «بکر» دیده می‌شود: «التی لم تمس من النساء... و البکر من کل شیء: أوله»^۲، «المرأة التي ولدت بطناً واحدا... و البکر: الفتی من الإبل»^۳، «قال الخلیل: و البکر من النساء التي لم تمس قط»^۴، «يقال: بکروا بصلاة المغرب أي صلّوها عند سقوط الفرض... و الباکورة: أول الفاکهة... البکر: الجارية التي لم تُفْتَضَّ، و جمعها أبکار. و البکر من النساء: التي لم یقربها رجل... و بقرة بکر: لم تحمِل، و قيل: هي الفتیة. و فی التنزیل: لا فارض ولا بکر؛ أي لیست بکبيرة ولا صغیرة»^۵.

ترجمه صحیح

در صورتی حدیث‌های مورد بحث، معانی صحیح و معقول می‌دهند که واژه «بکر» به معنای جوان و در مقابل آن، «ثیب» به معنای سالمند باشد. از مجموع توضیحات لغوی‌ها به دست می‌آید که گوهر معنایی و معنای اصلی «بکر»، «سراغاز هرچیز» است. در احادیث به زن جوان «باکره» اطلاق شده چون که این سن، سراغاز زمانی است که شخص می‌تواند ازدواج کند، خواه قبلاً ازدواج داشته یا نداشته باشد. جالب آنکه برخی لغت‌شناسان تصریح کرده‌اند که می‌توان «بکر» را در مورد زنی به کار برد که یک بار زایمان کرده است. اهل لغت در مورد برخی حیوانات، تصریح کرده‌اند که برای جوان

۱. تردید از راوی است.

۲. العین.

۳. الصحاح.

۴. معجم مقاییس اللغة.

۵. لسان العرب.

آنها به کار می‌رود.

تفسیر نمونه در ترجمه «بکر» در داستان گاو بنی اسرائیل، آورده است:

إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ.^۱

خداوند می‌فرماید: ماده گاوی که نه پیرواز کار افتاده، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد.^۲

ترجمه درست سه حدیث نخست به ترتیب چنین است:

- با بانوان جوان ازدواج کنید؛ زیرا آنان دهانشان خوشبوتر، سینه‌هایشان شیرافشان‌تر، اخلاقتان نیکوتر، و رحم‌هایشان بازتر است. آیا نمی‌دانید که در روز رستاخیر، به [بسیاری] شما بر دیگرانتم‌ها می‌بالم؟ حتی به جنین سقط شده؟
 - جابر بن عبد الله به پیامبر ﷺ من تازه دامادم. فرمود: با جوان ازدواج کرده‌ای یا با سالمند؟ گفتم: سالمند. فرمود: پس چرا جوان نگرفتی که با هم به ملاحظه پردازید؟
 - جابر: پیامبر ﷺ فرمود: ای جابر! آیا ازدواج کردی؟ گفتم: آری. فرمود: جوان است یا سالمند؟ گفتم: سالمند. فرمود: چرا بانوی جوان نگرفتی، که با یکدیگر ملاحظه و بگویند کنید؟ گفتم: پدرم مُرد، در حالی که هفت یا نه دختر بر جای گذاشت و من خوش نداشتم که یکی چون آنان، بر جمعشان بیفزایم. پس با زنی ازدواج کردم که سرپرستی آنان را به عهده بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: آفرین بر تو!

۲. چانه زنی در معامله

به استناد برخی ترجمه‌های نادرست احادیث، چانه زدن و درخواست کم کردن قیمت، از مستحبات به شمار رفته است. برای همین است که برخی، در هر حال چانه زنی را وظیفه خود می‌دانند حتی اگر بدانند فروشنده، کالا را به قیمت مناسب می‌دهد. در مواقعی نه تنها چانه زنی مناسب نیست بلکه خلاف اخلاق است. چانه زدن با فروشنده‌ای که به دلیل مشکلات پیش آمده، ناچار به فروش کالا به کمتر از قیمت روز است، کاری پسندیده به شمار نمی‌آید. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

امام علی علیه السلام:

مَا كَيْسَ عَن دَرَهْمِيكَ؛ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ لَا مَحْمُودٌ وَلَا مَأْجُورٌ.^۳

۱. بقره، آیه ۶۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. ربیع الأبرار، ج ۴، ص ۱۳۹.

برای دو درهمت چانه بزَن؛ زیرا فریب خورده نه ستوده است و نه پاداش می یابد.

امام باقر علیه السلام

ماكس المشتري؛ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ لِلنَّفْسِ وَإِنْ أَعْطِيَ الْجَزِيلَ؛ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ فِي بَيْعِهِ وَشِرَائِهِ
غَيْرُ مَحْمُودٍ وَلَا مَأْجُورٍ^۱

با خریدار چانه بزَن [تا فریب نخوری] که این کار موجب آرامش و رضایت خاطر
بیشتر می شود؛ هر چند وی مبلغی گزاف دهد؛ زیرا شخص فریب خورده در فروش و
خریدش، نه ستودنی است و نه پاداش دادنی.

حسین بن یزید:

قد قال له (الامام الصادق) أبو حنيفة: عَجِبَ النَّاسُ مِنْكَ أَمْسِ وَأَنْتَ بِعَرَفَةَ تُمَاسُ
بِيُذْنِكَ أَشَدَّ مِمَّا سَأَ يَكُونُ. قال [الامام عليه السلام]: وما لله من الرضا أن أغبن في مالي.^۲
ابو حنیفه به امام صادق علیه السلام عرض کرد: دیروز مردم از آن همه چانه زدن شما در عرفه
بر سر خرید قربانی تعجب کردند. امام علیه السلام فرمود: خدا راضی نیست که در مالم
مغبون شوم.

اگر معنای «مماکسه» و مشتقات آن، «چانه زدن» باشد چند ایراد به ذهن می رسد:
الف) راه فریب نخوردن و مغبون نشدن در معامله، چانه زدن نیست. فراوان پیش
می آید که فروشنده، قیمت را بسیار بیشتر از قیمت واقعی می گوید و پس از چانه زدن
مشتری و پایین آوردن قیمت، باز هم گران می فروشد.

ب) حدیث دوم، به فروشنده سفارش به مماکسه با مشتری می کند. چانه زدن با
مشتری به معنای تشویق به گران فروشی است. چنین چیزی نمی تواند مورد سفارش
حدیث باشد.

ج) در حدیث دوم، دلیل مماکسه، علاوه بر مغبون نشدن، آسوده خاطری انسان ذکر
شده اما با چانه زنی، انسان اطمینان خاطر به معامله پیدا نمی کند.

د) در حدیث سوم آمده است که مردم از مماکسه زیاد امام صادق علیه السلام هنگام خرید
قربانی، شگفت زده شدند. اگر مماکسه به معنای چانه زدن باشد، جایی برای تعجب
نیست؛ چون درخواست کم کردن قیمت، در خور تعجب نیست.

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۳۷۴۲.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۶، ح ۳۰.

ه) روایت های ماکسه، بیش از آن است که ذکر کردیم. چانه زدن آنقدر اهمیت ندارد که روایات متعدد بر آن تأکید کنند.

بررسی کتاب های لغت نشان می دهد که لغوی ها نیز «ماکسه» را به همان «چانه زنی» معنا کرده اند: «المکس: انتقاص الثمن فی البیاعة»^۱، «مکس: المیم و الکاف و السین کلمة تدل علی جبی مال و انتقاص من الشیء»^۲، «المماکسة فی البیع: انتقاص الثمن و اشتحاطه و المنابذة بین المتبایعین... و فی قوله: مکس درهم أى نقصان درهم بعد و جوبه»^۳.

ترجمه صحیح

زمانی ایراد های مذکور بر طرف می شود که ماکسه به معنای «حواس جمعی» دو طرف معامله باشد و ندانم کاری در بین نباشد. جنس را به خوبی بررسی کنند و از جهات مختلف در مورد آن اطلاعات داشته باشند و بدانند چه می دهند و چه می گیرند. شاهد این معنا این است که هنگام خرید قربانی و کفن و برده (برای آزاد کردن) سفارش شده که ماکسه نشود؛ چون اطلاعات زیاد داشتن در این زمینه ها اهمیت ندارد.^۴ بنا بر این ترجمه درست سه حدیث مذکور، به ترتیب، چنین است:

- [هنگام معامله حتی] برای دو درهمت حواست باشد [تا فریب نخوری]؛ زیرا فریب خورده نه ستوده است و نه پاداش می یابد.
- حواست به خریدار باشد^۵ [تا فریب نخوری] که این کار موجب آرامش و رضایت خاطر بیشتر می شود هر چند وی مبلغی گزاف دهد؛ زیرا شخص فریب خورده در فروش و خریدش، نه ستودنی است و نه پاداش دادنی.
- ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام عرض کرد: دیروز مردم از آن همه بررسی و حواس جمعی شما در عرفه بر سر خرید قربانی تعجب کردند. امام علیه السلام فرمود: خدا راضی نیست که در مال مغبون شوم.

۳. قاری

بی تردید کسی که بتواند قرآن را به صحیح ترین وجه و با بهترین صدا بخواند، فضیلت

۱. العین.

۲. معجم مقاییس اللغة.

۳. لسان العرب.

۴. ر. ک: الخصال، ص ۲۴۵، ح ۱۰۳.

۵. درهم یا دیناری که می دهد تقلبی نباشد و اگر نسیه می خرد خوش حساب باشد و...

دارد و امتیازی برای صاحب آن به شمار می‌رود؛ اما این، فضیلتی نیست که صاحب آن را بر مجتهد و مفسر قرآن، برتری بخشد. لازمهٔ اکتفا کردن بر لغت نامه‌ها در فهم حدیث، ترجیح قاری قرآن بر مجتهد در عهده دار شدن امامت جماعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لِيُؤْمَكُمُ قُرَاؤُكُمْ.^۱

باید امامت جماعت شما را قاریان شما به عهده گیرند.

يُؤْمَكُمُ أَقْرَاؤُكُمْ.^۲

آن که قرائتش از همه شما بهتر است، امام جماعت شما بشود.

براساس این ترجمه، اگر در مسجدی یک مفسر قرآن و جوانی کم سواد که صرفاً قرائت قرائش بهتر است، حضور داشته باشند، برای به عهده گرفتن امامت جماعت، آن جوان ترجیح دارد! چنین چیزی قابل قبول نیست.

با توجه به اینکه لغوی‌ها «قرائت» را به «تلاوت» معنا کرده‌اند، «قاری» از نظر آنها به معنای «تلاوت کننده» خواهد بود و «أقرأ» یعنی کسی که بهتر تلاوت می‌کند. در کتب لغت آمده است: «قرأ: و قرأت القرآن عن ظهر قلب أو نظرت فيه»^۳، «قرأت الكتاب قراءة و قرأناً، و منه سمي القرآن»^۴، «اتَّبِعْ قُرْآنَهُ، أَي قِرَاءَتَهُ... ومعنى قرأت القرآن: لَفْظٌ به مَجْمُوعاً أَي الْقَيْتَهُ»^۵.

ترجمه صحیح

در برخی موارد «قاری» به معنای «قرآن دان» و «آشنا به قرآن» آمده است پس ترجمه آن در همه موارد به کسی که صرفاً قرآن را خوب بخواند، صحیح نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امام علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ أَقْرَأُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَعْلَمُهُمْ بِسُنَّتِي.^۶

۱. سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۵۹۰.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۸۸۰.

۳. العین.

۴. الصحاح.

۵. لسان العرب.

۶. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۶۰.

تو آگاه‌ترین آنان به کتاب خداوند عز و جل و داناترین آنان به آیین من هستی.
شاهد اینکه «أقرأ» در اینجا به معنای «آگاه‌تر» است سخنی از امام علی علیه السلام است:

أنا... أَعْرِفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.^۱
من... آشناترین شما به قرآن و سنتم.

اگر «قاری» را به معنای «آشنا به قرآن» گرفتیم، طبق دو حدیثی که در ابتدا ذکر شد، مفسر قرآن برای عهده‌دار شدن امامت جماعت، بر جوانی که صرفاً قرائتش بهتر است، ترجیح خواهد داشت. ترجمه درست دو حدیث نخست، چنین است:

- باید امامت جماعت شما را آگاهان به قرآن به عهده گیرند.
- آن کس که از همه شما به قرآن آگاه‌تر است، امام جماعت شما بشود.

۴. بستن سنگ بر شکم

واعظان و خطیبان، برای بیان فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام به استناد سخنی از آن حضرت، فراوان می‌گویند که وی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله از گرسنگی به ناچار سنگ بر شکم می‌بست تا از احساس گرسنگی اش کاسته شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لَقَدْ رَأَيْتُنِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنِّي لَأَرُبُّطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَإِنَّ صَدَقَتِي الْيَوْمَ لَأَرْبِعُونَ أَلْفًا.^۲
خود را به یاد می‌آورم که در زمان پیامبر خدا از گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بستم و امروز، صدقه‌های [واجب] من، چهل هزار [سکه] است.

بستن سنگ بر شکم چه کمکی به رفع گرسنگی می‌کند؟

کلمه «ح ج ر» در کتاب‌های لغت، چنین توضیح داده شده است: «الْحَجْرُ: قَد يَكُونُ مَصْدَرًا لِلْحَجْرَةِ الَّتِي يَحْتَجِرُهَا الرَّجُلُ، وَحِجَارُهَا: حَائِطُهَا الْمَحِيطُ بِهَا... وَحَجْرُ الْمَرْأَةِ وَحَجْرُهَا، لِعْتَانِ: لِلْحَضَنِينَ»^۳، «الْحَجَرُ جَمْعُهُ فِي الْقَلَةِ أَحْجَارٌ، وَفِي الْكَثْرَةِ حِجَارٌ وَحِجَارَةٌ... وَكُلُّ مَا حَجَرْتَهُ مِنْ حَائِطٍ فَهُوَ حِجْرٌ»^۴، «حجر: الحاء والجيم والراء أصل واحد

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۳۶.

۲. مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۱۳۶۷.

۳. العين.

۴. الصحاح.

مطرده و هو المنع والإحاطة على الشيء... و حَجَّرَ القمراً إذا صارت حوله دارة^۱، «الحَجَرُ: الصَّخْرَةُ... يقال: حَجَّرَ المرأةَ وحَجَّرَها حِصْنُها، والجمع الحُجُورُ. وفي حديث عائشة، رضى الله عنها: هي اليتيمة تكون فى حَجَرٍ وِليها، ويجوز من حَجَرِ الثوب وهو طرفه المتقدم لأن الإنسان يربى ولده فى حَجَرِهِ»^۲.

ترجمه صحیح

کتاب‌های لغت بالا با صراحت معنای «حجر» در روایت را بیان نکرده‌اند. اما نشان می‌دهند که «حجر» به معنای چیزی است که جایی را احاطه کرده باشد. ظاهراً «حجر» در حدیث مورد بحث، به کسر و فتح حاء و سکون جیم است و می‌خواهد بگوید که امام علی علیه السلام هنگام شدت گرسنگی، دامن لباسش را به شکم می‌بست؛ چنان که معمولاً انسان گرسنه شکم خود را با دست می‌فشارد. پس معنای سخن امام علیه السلام چنین است: خود را به یاد می‌آورم که در زمان پیامبر خدا از گرسنگی، دامن لباس را بر شکم می‌بستم و امروز، صدقه‌های [واجب] من، چهل هزار [سکه] است.

در لسان العرب به این معنا نزدیک شده اما «حجر الثوب» را به قسمت جلو لباس معنا کرده است.

۵. معنای ناس

همگان «ناس» را به «مردم» ترجمه می‌کنند و «مردم» یعنی توده انسان‌ها نه قشری خاص که ذیل عنوانی بگنجند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «مردم فلان کار را کردند» مراد صرفاً کشاورزان یا جنگاوران یا کارمندان نیست. براساس آنچه در لغت‌نامه‌ها آمده، کلمه «ناس» در هر حدیثی را به «مردم» ترجمه می‌کنند؛ غافل از اینکه گاه احادیث به قشری خاص اشاره دارند. هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را برای جنگ اعزام می‌کرد، به آنها می‌فرمود:

تَأَلَّفُوا النَّاسَ وَتَأَنَّنُوا بِهِمْ، وَلَا تُغَيِّرُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى تَدْعُوهُمْ؛ فَمَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَنْ تَأْتُونِي بِهِمْ مُسْلِمِينَ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا رِجَالَهُمْ وَتَأْتُونِي بِنِسَائِهِمْ.^۳

با مردم به مهر و بردباری رفتار کنید و تا دعوتشان نکرده‌اید، به آنان یورش نبرید؛ چرا

۱. معجم مقاییس اللغة.

۲. لسان العرب.

۳. المطالب العالیة، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۱۹۶۲.

که اگر همه اهل زمین را، از آبادی نشین و چادر نشین، مسلمان به نزد من آورید، برایم خوش تر از آن است که مردانشان را بکشید و زنانشان را به اسیری بیاورید.

بر اساس این ترجمه، لشکر پیامبر ﷺ به جنگ مردم می رفته اند و چنین چیزی خوشایند نیست.

لغت شناسان کلمه «انس» را به «انسان» و «مردم» ترجمه کرده اند: «الإنس: جماعة الناس، وهم الأنس، [تقول]: رأيت بمكان كذا أنساً كثيراً، أي: ناساً»^۱ «الأناس: لغة في الناس، وهو الأصل فخفف»^۲، «الإنسان: معروف؛... والجمع الناس، مذكر... وقد يؤنث على معنى القبيلة أو الطائفة، حكى ثعلب: جاءتك الناس، معناه: جاءتك القبيلة أو القطعة... وقوله عز وجل: أكان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم؛ الناس ههنا أهل مكة»^۳.

ترجمه صحیح

کلمه «ناس» در عربی همیشه به معنای «مردم» نیست؛ بلکه گاهی به قشری خاص اشاره دارد مثل ضمائر جمع که به همه انسان ها اشاره ندارند. لسان العرب توضیح کافی نداده اما از دو مثال آن، به خوبی می توان این نکته را دریافت.

بنابراین «ناس» در حدیث مورد بحث به معنای لشکر دشمن است نه توده مردم و نباید گونه ای ترجمه کرد که خواننده بپندارد اسلام به جنگ مردم می رفته است. ترجمه درست حدیث:

با لشکر دشمن به مهر و بردباری رفتار کنید و تا دعوتشان نکرده اید، به آنان یورش نبرید؛ چرا که اگر همه اهل زمین را، از آبادی نشین و چادر نشین، مسلمان به نزد من آورید، برایم خوش تر از آن است که مردانشان را بکشید و زنانشان را به اسیری بیاورید.

۶. مروّت

معمولاً واژه «مروّت» را به «جوان مرد» و «مردانگی» معنا می کنند. گاه ترجمه حدیث به این الفاظ، سبب گنگ شدن آن و دور شدن از مراد واقعی معصوم علیه السلام می شود. امام

۱. العین.

۲. الصحاح.

۳. لسان العرب.

علی علیه السلام می فرماید:

الطَّعَامُ يُوَكَّلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ: مَعَ الْإِخْوَانِ بِالسُّرُورِ، وَمَعَ الْفُقَرَاءِ بِالْإِيثَارِ، وَمَعَ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا بِالْمُرُوَّةِ.^۱

غذا را سه گونه باید خورد: با برادران به شادی، با فقیران به ایثار، و با دنیاپرستان به جوان مردی.

أَحْسَنُ الْمُرُوَّةِ حِفْظُ الْوُدِّ.^۲

بهترین جوان مردی، نگهداشتن دوستی است.

أَوَّلُ الْمُرُوَّةِ طَلَاقَةُ الْوَجْهِ، وَآخِرُهَا التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ.^۳

آغاز مردانگی، گشاده رویی است و انجام آن، دوستی نمودن با مردم.

«جوانمردی» به معنای سخاوت و «مردانگی» به معنای شجاعت است.^۴ غذا خوردن با دنیاپرستان و نگه داشتن دوستی و خوش رویی ربطی به سخاوت و شجاعت ندارد. در کتاب های لغت، «مروءه» را به «مردانگی» و «انسانیت» معنا کرده اند: «المروءة: کمال الرجولية»^۵، «المروءة: الانسانية، ولك أن تشدد»^۶.

ترجمه صحیح

امور مذکور در روایت های پیش گفته - براساس ترجمه مشهور - نمی توانند، کمال انسانیت باشند. اما «مروءه» از «مرء» گرفته شده و همانگونه که در لغتنامه دهخدا آمده، معنای دیگر این واژه، «مردمی بودن» است.^۷ اگر «مروءه» را به «مردمی بودن» معنا کنیم، معنای حدیث های بالا روشن می شود. بنابراین ترجمه درست آن حدیث ها به ترتیب بدین قرار است:

- غذا را سه گونه باید خورد: با برادران به شادی، با فقیران به ایثار، و با دنیاپرستان به مردم داری (نادیده گرفتن لغزش های آنها).

۱. غرر الحکم، ح ۲۱۱۱.

۲. غرر الحکم، ح ۳۰۱۷.

۳. غرر الحکم، ح ۳۲۹۰.

۴. رک: لغتنامه دهخدا.

۵. العین.

۶. الصحاح.

۷. لذا در کتاب های فقهی، یکی از شرایط عدالت را مرتکب نشدن خلاف مروت شمرده اند یعنی شخص، کاری نکند که عموم مردم نمی پسندند مانند غذا خوردن در کوچه.

- بهترین مردم داری، نگهداشت دوستی است.
- آغاز مردم داری، گشاده رویی است و انجام آن، دوستی نمودن با مردم.

۷. لیسیدن ظرف غذا

یکی از مستحبات را به استناد احادیث، لیسیدن ظرف غذا و لیسیدن انگشتان بعد از اتمام غذا گفته اند. بعضی تصور می کنند که با انگشت، به کف ظرف کشیدن و سپس انگشت را لیسیدن، همان لیسیدن ظرف است؛ در حالی که عرفاً به چنین کاری «لیسیدن ظرف» گفته نمی شود؛ بلکه لیسیدن انگشت است. از پیامبر ﷺ نقل شده است:

مَنْ لَعَقَ الصَّحْفَةَ وَلَعَقَ أَصَابِعَهُ، أَشْبَعَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱
هر کس بشقاب و انگشتان خود را بلیسد، خداوند در دنیا و آخرت، او را سیرمی گرداند.

مَنْ أَكَلَ فِي قَصْعَةٍ ثُمَّ لَحَسَهَا، اسْتَعْفَرَتْ لَهُ الْقَصْعَةَ.^۲
هر کس در کاسه ای غذا بخورد و در پایان، آن را بلیسد، آن کاسه برایش طلب آمرزش می کند.

لَأنَّ الطَّعَ قَصْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِمِلْءِهَا طَعَاماً.^۳
این که کاسه را بلیسم، برایم خوش تر از آن است که آن را پُر از غذا صدقه دهم.

مگر زبان چقدر بلند است تا بتوان با آن کف کاسه را لیسید؟! لازمه لیسیدن بشقاب، کثیف شدن صورت است! زمانی این احادیث تعجب برانگیزتر می شوند که بدانیم نه «قصعه» به معنای کاسه است و نه «صحفه» به معنای بشقاب. بسیاری از عرب ها در گذشته و امروز، چند نفری در یک ظرف، غذا می خورند. «قصعه» ظرفی است که ده نفر را سیرمی کند و ترجمه آن به «مجمعه» دقیق تر است و نیز «صحفه» ظرفی است که پنج نفر را سیرمی کند که جا دارد به «دیس» یا «سینی» ترجمه شود.^۴

در حدیث های مورد بحث، از واژه های «لَعَق»، «لَحَس» و «لَطَع» استفاده شده و

۱. المعجم الكبير، ج ۱۸، ص ۲۶۱، ح ۶۵۳.

۲. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۸۰۴.

۳. الإصابه، ج ۷، ص ۱۲۳، ش ۹۹۲۱.

۴. در الصحاح در ماده «صحف» از قول کسانی آمده است: «أعظم القصاع الجفنة، ثم القصعة تليها تشيع العشرة، ثم الصحفة تشيع الخمسة، ثم المثكلة تشيع الرجلين والثلاثة، ثم الصحيفة تشيع الرجل.»

معنای هرسه را در کتاب های لغت پی می گیریم:

کلمه «لعق» را اینگونه معنا کرده اند: «الملعقة: خشبة معترضة الطرف يؤخذ بها ما يلعق. و اللعقة: اسم ما تأخذه بالملعقة... و اللعاق: بقية ما بقى فى فمك مما ابتلعت، تقول: ما فى فمى لعاق من طعام»^۱، «فى الحديث: كان يأكل بثلاث أصابع فإذا فرغ لعقها وأمر بلعق الأصابع والصحفه أى لقطع ما عليها من أثر الطعام... واللعوق: اسم ما يلعق، و قيل: اسم لكل طعام يلعق من دواء أو عسل»^۲.

واژه «لحس» را نیز چنین توضیح داده اند: «اللحوس: الذى يتبع الحلاوة كالذباب»^۳، «لحس: اللحس باللسان»^۴، «لحس: اللام و الحاء و السين كلمة تدل على أخذ شىء باللسان»^۵، «تقول: لَحَسْتُ الشىء أَلَحَسَهُ إِذَا أَخَذْتَهُ بِلِسَانِكَ»^۶.

معنای «لطح» در منابع لغوی مورد نظر بدین قرار است: «لطعت الشىء إذا لحسته بلسانك لطعا. و رجل لطاغ: يمص أصابعه و يلحس إذا أكل»^۷، «اللطع: اللطع: اللحس... و التلطح: شرب جميع ما فى الاناء أو الحوض، كأنه لحسه»^۸، «اللطع: لَطَعَكَ الشىء بلسانك، و هو اللحس... رجل لَطَاعٌ قَطَاعٌ: فَالَطَاعُ يَمُصُّ أَصَابِعَهُ إِذَا أَكَلَ و يَلْحَسُ ما عليها»^۹.

ترجمه صحیح

از بررسی متون احادیث و از لا به لای توضیحات لغت نامه ها به دست می آید که کلمات «لعق» و «لطح» و «لحس» برای خوراکی کم و برجیدن آن به کار می روند؛ از یک دانه برنج تا به اندازه یک قاشق را شامل می شوند؛ لذا به قاشق «ملعقه» می گویند و نیز به ذرات غذا که بعد از بلعیدن، در دهان باقی می ماند «لعاق» می گویند.^{۱۰}

۱. العین.

۲. لسان العرب.

۳. العین.

۴. الصحاح.

۵. معجم مقاییس اللغة.

۶. لسان العرب.

۷. العین.

۸. الصحاح.

۹. لسان العرب.

۱۰. اینکه امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَ الدَّيْنُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» (تحف العقول، ص ۲۴۵) یعنی در

گوهر معنایی و معنای اصلی سه واژه مذکور، خوردن ته مانده اندک غذاست؛ اما اهل لغت به آن تصریح نکرده‌اند.

بنابراین به نظر می‌رسد «لعقِ ظرف» و «لعقِ انگشت» بعد از غذا و تعبیر مشابه آنها یعنی خوردن ته مانده غذا؛ و اگر مقدار باقیمانده، با قاشق خورده شود یا غذایی که به دست چسبیده با لب خورده شود، «لعق» صدق می‌کند. لعق انسان، با قاشق و برداشتن با انگشت می‌تواند صورت گیرد؛ اما لعق برخی حیوانات با لیسیدن است.

در مورد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

كَانَ إِذَا أَكَلَ لَعِقَ أَصَابِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ لَهَا مَصِیصًا.^۱

هرگاه غذا می‌خورد، انگشتانش را چنان لعق می‌کرد که صدای آن شنیده می‌شد.

لیسیدن انگشت صدا ندارد تا اطرافیان بشنوند بلکه لعق در این حدیث یعنی برداشتن غذا با مکش از طریق لب. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

لَوْ دَافَعْتَ نَوْمَكَ يَا غَافِلًا بِالْقِيَامِ، وَقَطَعْتَ يَوْمَكَ بِالصِّيَامِ، وَأَقْتَصَرْتَ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ لَعَقِ الطَّعَامِ، وَأَحْيَيْتَ مُجْتَهِدًا لَيْلَكَ بِالْقِيَامِ؛ كُنْتَ أَحْرَى أَنْ تَنَالَ أَشْرَفَ الْمَقَامِ.^۲

ای غافل! اگر با نماز، خوابت را کنار بزنی و با روزه روزت را سپری کنی و به خوراکی اندک بسنده کنی و شب خودت را تلاشگرانه با نماز زنده بداری، سزاوار آنی که به برترین جایگاه، دست یابی.

«لعق الطعام» در این حدیث به جز «غذای اندک» به هیچ معنای دیگری نمی‌تواند باشد. ترجمه درست سه حدیث نخست، به ترتیب، چنین است:

- هر کس ته مانده غذا در دیس و نیز غذای چسبیده به انگشتان را بخورد، خداوند در دنیا و آخرت، او را سیر می‌گرداند.

- هر کس در مجمعه‌ای غذا بخورد و در پایان، ته آن را بخورد، آن ظرف برایش طلب آمرزش می‌کند.

- این که ته مانده غذا در مجمعه را بخورم، برایم خوش تراز آن است که آن را پُراز غذا صدقه دهم.

نظر آنها دین مانند ذرات غذا بر سر زبان ثبات ندارد.

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۴۰۵.

۲. البلد الامین، ص ۳۱۸.

۸. انجب

«انجب» هم خانواده «نجابت» است و این هم خانوادگی، بسیاری را به اشتباه انداخته است و این اشتباه، سبب ترجمه نادرست حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ شده است:

عَلَيْكُمْ بِذَوَاتِ الْأَعْمَاجِ؛ فَإِنَّهُنَّ أَحَبُّ وَفِيهِنَّ يَمِينٌ.^۱

[برای ازدواج] به سراغ زنانِ بزرگ باسن بروید؛ چرا که نجیب ترند و برکت در آنان است.

بزرگی باسن هیچ ارتباطی با نجابت ندارد.

مراجعه به لغت نامه‌ها نیز نشان می‌دهد که اهل لغت، همان معنای «نجابت» در فارسی را در معنای «ن ج ب» لحاظ کرده‌اند: «أنجبت المرأة إذا ولدت ولداً نجيباً... و امرأة منجاب، أي ذات أولاد نجباء، و نساء مناجيب. و النجابة: مصدر النجيب من الرجال، و هو الكريم ذو الحسب إذا خرج خروجه في الكرم»^۲، «رجل نجيب، أي كريم بين النجابة... وأنجب الرجل، أي ولد نجيباً»^۳، «نجب: النون والجيم والباء أصلان أحدهما يدل على خلوص شيء وكرم والآخر على ضعف. الأول النجابة مصدر. الرجل النجيب أي الكريم. وانتجب فلانا: استخلصه واصطفاه»^۴، «ابن الأثير: التَّجِيبُ الفاضلُ من كلِّ حيوانٍ؛ وقد نَجَّبَ يَنْجُبُ نجابةً إذا كان فاضلاً نفيساً في نوعه»^۵.

ترجمه صحیح

دیکشنری عربی به فارسی «انجب» را به تولید کردن، به وجود آوردن، ایجاد کردن و سبب وجود شدن، معنا کرده است. زنانی که باسن بزرگ تر دارند، به دلیل اینکه استخوان لگن آنها راحت تر باز می‌شود، زایمان‌شان نیز آسان تر صورت می‌گیرد و آمادگی بیشتر برای آن دارند. ترجمه زیر برای حدیث فوق، قابل قبول است:

[برای ازدواج] به سراغ زنانِ بزرگ باسن بروید؛ چرا که زایاترند و برکت در آنان است.

۱. درر الأحادیث النبویة، ص ۹۵.

۲. العین.

۳. الصحاح.

۴. معجم مقاییس اللغة.

۵. لسان العرب.

۹. حلم

«حلم» را به «بردباری» ترجمه می‌کنند و «بردباری» به معنای «صبر» است. در بسیاری موارد، «حلم» در احادیث با «بردباری» و «صبر» تناسب چندانی ندارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

يحتاجُ العِلْمُ إِلَى الحِلْمِ.^۱

دانش به بردباری نیاز دارد.

كَمالُ العِلْمِ الحِلْمُ.^۲

کمال دانش، بردباری است.

لَنْ يَثْمِرَ العِلْمُ حَتَّى يَقَارِنَهُ الحِلْمُ.^۳

دانش تا با بردباری همراه نگردد، نتیجه ندهد.

روایت‌های متعددی نیز سفارش به همراهی علم و حلم کرده‌اند. بردباری و صبوری پیشه کردن برای همگان مناسب است. وجهی دیده نمی‌شود که بردباری برای عالم، بیشتر ضرورت داشته باشد. به فرض که بتوان اهمیت بیشتر را برای عالم تصور کرد، تمام صفات نیکو برای عالم ترجیح دارد و بردباری نکته‌ای خاص ندارد که امام علی علیه السلام از میان صفات دیگر دست روی آن بگذارد.

از لغت‌نامه‌ها بیش از صبر و بردباری، چیزی به دست نمی‌آید: «الحلیم فی صفة الله تعالی معناه الصبور»^۴، «الحلم: بالكسر الأناة»^۵، «حلم: الحياء واللام والميم أصول ثلاثة الأول ترك العجلة والثاني تثقب الشيء والثالث رؤية الشيء في المنام»^۶.

ترجمه صحیح

معنای مناسب با «حلم» در احادیث مورد نظر و مشابه آنها «ظرفیت» داشتن است؛ این صفت است که برای عالم بیشتر ضرورت دارد. عالمی که دچار تکبر می‌شود؛ سریع اظهار نظر می‌کند؛ همین که به دانش دست یافت به دنبال موقعیت اجتماعی می‌گردد؛

۱. غرر الحکم، ح ۱۱۰۲۴.

۲. غرر الحکم، ح ۷۲۳۱.

۳. غرر الحکم، ح ۷۴۱۱.

۴. العین.

۵. الصحاح.

۶. معجم مقاییس اللغة.

از دیگران انتظار احترام دارد و... نتیجه کم ظرفیتی اوست نه نتیجه بردباری نداشتن؛ مگر بگوییم: بردباری به معنای ظرفیت داشتن است که چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد. مقام معظم رهبری در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۷۷ در دیدار با علما و روحانیون فرمود: حلم، عبارت است از همان ظرفیت داشتن؛ به اصطلاح عمومی مردم جنبه داشتن.^۱

نتیجه‌گیری

برای فهم حدیث، مراجعه به لغت‌نامه‌های کهن ضرورت دارد؛ اما نمی‌توان همیشه و در همه حال به آنها اکتفا کرد بلکه باید جوانب مختلف دیگر، از قبیل حدیث‌های مشابه، گفتمان حاکم بر حدیث، شرایط عصر معصوم علیه السلام، همه الفاظ حدیث و... را نیز در نظر داشت. در این صورت است که گاهی به معانی‌ای از واژه‌های حدیث می‌رسیم که در لغت‌نامه‌ها یافت نمی‌شوند یا اینکه بدون تصریح به معنای مورد نظر، اشاره‌وار گذشته‌اند. اگر احادیث، با این دقت نگاه شوند، به نادرستی برخی ترجمه‌های مشهور پی خواهیم برد و چه بسا به تغییر در بعضی فتواها برسیم.

۱. نرم افزار «حدیث ولایت» (متن کامل بیانات، سخنرانی‌ها، خطبه‌ها، مصاحبه‌ها و دیدارهای مقام معظم رهبری از شهریور ۱۳۶۶ تا آذر ۱۳۹۰).

کتابنامه

- الاحتجاج على أهل اللجاج، أحمد بن علي الطَّبْرسي، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، تهران: دار الأُسوة، ۱۴۱۳ق.
- الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- البلد الأمين والدرع الحصين، إبراهيم بن علي الحارثي العاملي (الكفعمي)، بيروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۱۸ق.
- تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، الحسن بن علي الحَرَاني (ابن شُعبة)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ترجمه و شرح غرر الحكم و درر الكلم، آقا جمال خوانساری، تحقيق: مير جلال الدين محدث أرموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ش.
- تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازي، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴ش.
- تهذيب الأحكام في شرح المفنعة، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، بيروت: دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
- الخصال، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۴ق.
- درر الأحاديث النبوية بالأسانيد الحيوية، يحيى بن الحسين، تحقيق: يحيى عبد الكريم الفضيل، بيروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
- دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، النعمان بن محمد ابن حيون التميمي المغربي (القاضي أبو حنيفة)، تحقيق: آصف بن علي أصغر الفيضي، قاهره: دار المعارف، ۱۳۸۹ق.
- ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، محمود بن عمر الزمخشري، تحقيق: سليم النعيمي، قم: الشريف الرضي، ۱۴۱۰ق.
- سنن أبي داود، سليمان بن أشعث السنجستاني، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دار إحياء السنة النبوية، بی تا.
- سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، محمد بن عيسى الترمذي، تحقيق: أحمد محمد شاكر، بيروت: دار إحياء التراث، بی تا.

- سنن الدارمی، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی، تحقیق: مصطفی ديب البغاء، دمشق: دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- الصحاح، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقیق: احمد عبد الغفور العطار، بيروت، دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- صحيح البخاری، محمد بن إسماعيل البخاری، تحقیق: مصطفی ديب البغاء، بيروت: دار ابن كثير، ۱۴۱۰ق.
- العين، الخليل بن احمد الفراهيدي، تحقیق: مهدي المنزومي و ابراهيم السامرائي، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- الكافي، محمد بن يعقوب الكليني الرازي، تحقیق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
- كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقیق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
- لسان العرب، ابن منظور، قم: نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
- مسند ابن حنبل، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل)، تحقیق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
- المطالب العالیة بزوائد المسانيد الثمانية، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر)، تحقیق: حبيب الرحمان الأعظمی، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ق.
- المعجم الكبير، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۴ق.
- معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، مكتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.